

معنویت گرائی تصوف و عرفان

طهماسب حاتمی ورنیاب^۱

جامعة العالمیه المصطفی

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۹/۲۷ | تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۳/۱۲

چکیده

تصوف شعبه‌ای از عرفان اسلامی است که منشأ آن از قرآن کریم می‌باشد. و بعد عملی عرفان نیز است. البته آنچه در این مقاله مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد تصوف ممدوح است که بزرگان عرفای ما مترادف عرفان می‌دانند ولی به دلیل انحرافات ایجاد شده در تصوف از به کار بردن آن امتناع می‌کنند. و در این پژوهش به تفاوت‌های عرفان و تصوف نیز اشاره شده است. معرفت عرفانی نوعی شناخت است که برآمده از دل است و ابزار آن، تزکیه و تصفیة روح است؛ این نوع معرفت، نه از سنخ معارف حصولی، که وجدانی، حضوری و یافتنی است؛ هر چند برهانی بر آن نباشد. اصل عرفان در قرآن است و حتی شرق‌شناسان غربی هم به آن معترف هستند. روش عرفان و تصوف تنها بر تصفیة نفس بر اساس سلوک الی الله و تقرب به حق تا مرحله وصول به حقیقت تکیه دارد و به هیچ وجه اعتمادی به استدلال‌های عقلی ندارد.

واژگان کلیدی

تصوف، عرفان، تزکیه نفس، شناخت.

1. E-mail: hatamivarniab.ali369@gmail.com

مقدمه

در ابتدا تبیینی اجمالی از مفاهیم مورد استفاده در این اثر:

مفاهیم

- **تصوف:** تقرب به پیشگاه الهی، رسیدن به خدا و فناء فی الله و مقام شهود و حق یقین و مواجهه مستقیم با حقیقت از راه ریاضت و مجاهدت نفسانی است. کاشانی در تعریف تصوف می‌نویسد: «هو التخلق بالاخلاق الالهیه» [الکاشانی، عبدالرزاق، اصطلاحات الصوفیه، ص ۲۲] خاستگاه واقعی تصوف اسلامی (مسلمانان) اسلام و قرآن است، نظری که امروز مورد قبول بیشتر اهل تحقیق است. [زرین کوب عبدالحسین، ارزش میراث صوفیه، ص ۱۴]

- در چرایی نامیدن این گروه به صوفیه، تا بیست وجه ذکر کرده‌اند. بنا به مشهورترین نظر صوفیه از «صوف» به معنای پشم گرفته شده است و صوفی؛ یعنی پشمینه پوش، و چون صوفیان نخستین، لباس پشمینه خشن می‌پوشیدند، بدین نام معروف شدند. [دهخدا، علی اکبر، لغت نامه، ج ۱۰، ص ۱۳۹۵: ۲]

- **عرفان:** معرفتی مبتنی بر حالتی توصیف‌ناپذیر است که در آن حالت برای انسان این احساس پیش می‌آید که ارتباطی مستقیم و بی واسطه با وجود مطلق [خدا] یافته است و ما افرادی را که به چنین معرفتی دست یافته‌اند، عارف می‌نامیم. [زرین کوب، پیشین، ص ۱۰] و یا «بینش واقعیت وحدانی و باطنی هستی، که در آغاز کیفیتی بسیط، اجمالی، مبهم و ناخود آگاه دارد و طی فرآیندی معرفتی-انفسی، بدل به معرفت شهودی‌ای متمایز، تفصیلی و واضح می‌گردد.» [موحدیان، عطار علی، مفهوم عرفان، ص ۴۳۳] اساس عرفان اسلامی را عناصری که در قرآن و سنت آمده تشکیل می‌دهد [مطهری، مرتضی، کلیات علوم اسلامی، درس سوم از بحث عرفان، ص ۲۱۶؛ یزدان پناه، سید یدالله، مبانی و اصول عرفان، نظری، ص ۲۷] و مسلمانان نخستین با حقایق معنوی و عرفانی-هر چند به صورت اجمالی-آشنا بودند.

معمولاً عرفان را به دو قسم نظری و عملی تقسیم می‌کنند. عرفان نظری دانشی است شبیه فلسفه که با بحث و بررسی مسائل معرفتی تلاش می‌کند تا فرد را به سطحی از شناخت خدا و اسما و صفات و افعال او برساند. [جوادی آملی، عبد الله، رحیق مختوم، ج ۱، ص ۱۳۵] اما عرفان عملی «علم سیر و سلوک» و آداب و اعمالی است که فرد با رعایت و التزام به آن‌ها می‌تواند به شهود حقایق هستی برسد. [دهباشی، مهدی؛ میرباقری فرد، سید علی اصغر، تاریخ تصوف، ص ۲۲] حقیقت (بنیاد اصلی عرفان نظری)، نتیجه طریقت و سیر و سلوک (اساس عرفان عملی) می‌باشد. [یزدان پناه، سید یدالله، پیشین، ص ۶۶]

گاه به جای واژه «عرفان» از کلمه «تصوف» استفاده می‌شود. در شرق اسلامی، اصطلاح تصوف و صوفی تا یکی دو قرن پیش، عمدتاً بی‌هیچ تمایزی به جای عرفان و عارف به کار می‌رفت. [همان، ص ۶۱]

این گونه معرفت‌های معنوی معمولاً در ادیان ابراهیمی - اسلام، مسیحیت و یهودیت، ... - به وسیله عبادات فراوان و زهد و اعراض از مظاهر تجمل و دنیا طلبی به همراه ذکر و توجه به ساحت الهی حاصل می‌شود و از همین رو، معمولاً عرفای این ادیان الگوی متدینان جامعه خود می‌باشند.

ساحت‌های سه گانه عرفان:

- اساس و حقیقت عرفان: حالات عرفانی، مشاهدات و مکاشفات.
- دستورات بزرگان و مشایخ مکاتب مختلف به اهل سیر و سلوک برای رسیدن به ساحت اول.
- گزاره‌ها و بیانات حاکی از یافته‌های شهودی و حضوری ساحت اول و ادراک پذیر برای غیر اهل عرفان. [ملاهادی سبزواری، بی تا: ۹۰ - ۸۹]
- مجموع میراث عرفان در کل برای ما مفید و مغتنم است و ما می‌توانیم - همانند دیگر علوم اسلامی - با استفاده از عقل و معارف کتاب و سنت، مطالب درست را از مطالب نادرست تشخیص بدهیم.



بنابراین عرفان اسلامی (مسلمانان)، همانند فقه اسلامی دانشی است که با استفاده از منابع اصیل اسلامی به وجود آمده است و البته مشابهت‌های فراوانی در مباحث آن با دیگر عرفان‌های مطرح در سطح جهان وجود دارد. اما این مشابهت‌ها نمی‌تواند دلیلی بر وارداتی بودن عرفان در فرهنگ اسلامی باشد. [سید محمد مهدی رفیع پور، بخش اخلاق و عرفان اسلامی تبیان، ۱۳۹۲]

روش عرفان

این روش برای رسیدن به حقیقت است. محیی الدین عربی اندلسی مظهر و نماینده کامل عرفان اسلامی و سر سلسله روش پردازی عرفای نامدار جهان اسلام است که عرفان را به صورت یک علم مضبوط و روشمند درآورد و پس از او همه عرفا (بایزید بسطامی، حلاج، شبلی، جنید بغدادی، ذوالنون مصری، ابوسعید ابوالخیر، خواجه عبدالله انصاری، ابوطالب مکی، ابونصر سراج، ابوالقاسم قشیری، ابن فارض مصری، مولوی رومی، ...) تحت تأثیر شدید او بوده اند.

روش سلوکی عارفان با روش فلسفی اشراقی یک وجه اشتراک دارد و دو وجه اختلاف. وجه اشتراک آن در تکیه بر اصلاح و تهذیب و تصفیه نفس است؛ اما از دو وجه اختلاف، یکی طرد کلی استدلال توسط عارفان و حفظ آن (و هم افزا دانستن فکر و تصفیه) توسط فیلسوف اشراقی است و دیگری غایت انگاری صرف وصول به حقیقت توسط عارفان و غایت انگاری کشف حقیقت توسط فیلسوف اشراقی (مانند هر فیلسوف دیگر) است. [مطهری، مرتضی، کلیات علوم اسلامی، ص ۱۲۴]

شناخت عرفانی

معرفت نزد عرفا، وحی یا الهام یا مکاشفه برای اهلش است که فقط از جانب خدا افزوده می‌شود. خاستگاه معرفت عرفانی، دل و ابزار آن تزکیه و تصفیه روح است؛ این نوع معرفت، از سنخ معارف حصولی نیست؛ بلکه معرفتی وجدانی و

حضور می‌شمرده می‌شود که یافتنی است؛ گرچه یابنده اش برهانی بر آن نداشته باشد. هذا حال اهل الاذواق و مذهبه‌م حیث یقولون... واما المتحصل لنا بطریق التلقی من جانب الحق وان لم یقم علیه البرهان النظری. مذهب اهل ذوق و عرفان این است که می‌گویند: آن‌چه را از طریق کشف و شهود برای ما با عنایت پروردگار متعالی حاصل می‌شود، غیر قابل تردید است؛ گرچه هیچ گونه برهان عقلی و نظری بر آن اقامه نشده باشد. عرفان علاوه بر عقل بر احکام پیشینی برآمده از وحی و نقل تکیه می‌کند.

این معرفت عرفانی حوزه‌ای خاص از معارف است که در دسترس هر کس نیست؛ بلکه برای آنان که دل را تصفیه کرده، و از تجلیات رحمانیه بهره‌مند شده، همواره به مراقبت خود اهتمام ورزیده و در موقعیت خاص قرار گرفته‌اند، حاصل می‌شود. ایشان به وسعت دید، نظر و بصیرت نائل می‌شوند و حقایق عالم را به قدر ظرفیت خود مکاشفه و مشاهده می‌کنند. چنین معرفتی با همه ویژگی‌ها و شاخصه‌هایش وصف‌ناپذیر بوده، شفافیتی بسیار ویژه برای صاحب آن دارد؛ به همین جهت، فراوانی تعاریف، به واسطه حالات و مقامات گوناگون عارفان است.

[<http://mohsen-beheshtipour223.com/?p=350>]

عرفان از معرفت است و هدف آن رسیدن به شناخت پروردگار متعال و فنا شدن در بساط قرب و بقای در آن است. عرفان جست و جو در حقایق هستی است و معارفش از راه مشاهده و تجلی بر "دل دریافت کننده" به دست می‌آید. دلی که می‌تواند آن را تصور و مشابه یابی کند. عارف و سالک الی الله از راه خود سازی، مجاهدت با نفس و پاک سازی دل و قلب از آلودگی‌های ظاهر و باطن، دل را برای تابش نور الهی آماده می‌سازد. پس اهل عرفان به سوی معرفت شهودی سیر می‌کنند و به ذوق و علم شهودی اعتقاد دارند و این از طریق معرفت قلبی امکان پذیر است.]

[www.kasnazan.com]

شرق شناسان غربی معترفند که ریشه، اصل و اساس عرفان در قرآن است؛



نیکلسون [Nicholson] می گوید: محققا ریشه و تخم تصوف در آیات زیر است:
 «اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ»؛ [نور/۳۵] «هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ»
 حدید/۳؛ «هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» [حشر/۲۲]؛ «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ»
 قصص/۸۸؛ «وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» [حجر/۲۹]؛ «وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَنَعَلِمَ مَا
 تُوسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ» [ق/۱۶]؛ «فَإَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ
 اللَّهِ» [سوره بقره/۱۱۵]؛ «مَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ» [سوره نور/۴۰].
 گروه نویسندگان، کتاب میراث اسلام]

بنا به تعریف برخی، شناخت نوعی شناخت برآمده از ساحت نظری عرفان
 می باشد و عبارت است از درک جهان با همه ی اجزا و روابطش، مانند یک حقیقت
 شفاف و صیقلی است که هر جزئی جلوه ای از موجود کامل لم یزل ولا یزال است و
 هر گونه ارتباط علمی با آن جزء ارتباطی است با آن موجود کامل به وساطت
 جلوه ای از جلوه هایش. [جعفری، محمد تقی، شناخت از دیدگاه علمی و از دیدگاه
 قرآن، ص ۲۳۳]

مراحل سلوک عرفا

- عرفا معتقدند که سالک با به کار بستن روش عارفانه چهار سیر انجام می دهد:
- سیر من الخلق الی الحق. در این مرحله کوشش سالک این است که از طبیعت عبور کند و پاره ای عوالم ماوراء طبیعی را پشت سر گذارد تا به ذات حق واصل شود و میان او و حق حجابی نباشد.
 - سیر بالحق فی الحق. پس از آن که سالک ذات حق را از نزدیک شناخت به کمک خود او به سیر شئون و کمالات و اسما و صفات او می پردازد.
 - سیر من الحق الی الخلق بالحق. در این سیر، سالک به خلق و میان مردم باز گشت می کند، اما باز گشتش به معنی جدا شدن و دور شدن از ذات حق نیست، ذات حق را با همه چیز و در همه چیز می بیند.

- سیر فی الخلق بالحق. در این سیر، سالک به ارشاد و هدایت و دستگیری مردم و رساندن آن‌ها به حق می‌پردازد.

نکته: به نظر می‌رسد «عرفان» مانند «حکمت و فلسفه» به مصطلح و حقیقی تقسیم می‌شود، چرا که عارف حقیقی و واقعی خود خاتم الانبیاء (ص) و علی (ع) هستند و قرآن انسان را به شناخت خدا دعوت می‌کند و شناخت خدا بدون درک قلبی و حضوری و شهودی حاصل نمی‌شود.

«لَا تُدْرِكُهُ الْعُيُونُ بِمُشَاهَدَةِ الْعِيَانِ، وَلَكِنْ تُدْرِكُهُ الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الْإِيمَانِ. قَرِيبٌ مِنَ الْأَشْيَاءِ غَيْرُ مُلَامَسٍ، بَعِيدٌ مِنْهَا غَيْرُ مُبَايِنٍ، مُتَكَلِّمٌ لَا بِرُؤْيَا، مُرِيدٌ لَا بِهَمَّةٍ، صَانِعٌ لَا بِجَارِحَةٍ، لَطِيفٌ لَا يُوصَفُ بِالْخَفَاءِ، كَبِيرٌ لَا يُوصَفُ بِالْجَفَاءِ، بَصِيرٌ لَا يُوصَفُ رَحِيمٌ لَا يُوصَفُ بِالرَّقَّةِ. تَعْنُو الْوُجُوهُ لِعَظَمَتِهِ، وَتَجِبُ الْقُلُوبُ مِنْ مَخَافَتِهِ» [نهج البلاغه/خطبه ۱۷۹]

دیده‌ها او را آشکار نمی‌نمایند، اما دل‌ها به حقیقت‌های ایمان او را درک کنند. به اشیاء نزدیک است بدون مماس بودن با آن‌ها، و دور است از اشیاء بدون جدایی از آنان، گویاست نه با اندیشه، اراده کننده است نه با تصمیم، سازنده است نه با عضو، لطیف است ولی به پنهانی وصف نشود، بزرگ است و به خشونت و ستمکاری تعریف نشود، بیناست ولی به داشتن چشم معرفی نشود، مهربان است ولی به ناز کدلی توصیف نشود. چهره‌ها برای عظمتش خاضعند، و دل‌ها از بیمش لرزانند.

عرفان حقیقی

«عرفان حقیقی» ریشه در قرآن و روایات دارد و عارفان واقعی انبیا و ائمه معصومین (علیهم السلام) هستند که حجت‌های خدا در روی زمین می‌باشند. هر چه آنان می‌گویند، درست است و هر گونه عمل می‌کنند، حجت است و یا هر راهی را آنان نشان می‌دهند، صحیح است چرا که آنان راه خدا را می‌دانند و برای همین کار از طرف خدا مأمور شده‌اند و اگر دیگران راه را از این‌ها گرفته باشند و درست هم گرفته باشند می‌توانند به عرفان حقیقی برسند. پس معیار حقیقی و ادعایی بودن



عرفان همان راه شرع مقدس است که توسط حجت‌های خدا به مردم بیان می‌شود و به قول بعضی از عرفا باید توجه داشت که گر چه اصل و حقیقت عرفان امری متعالی و مطلوب و در راستای تکامل انسان و بلکه حقیقت کمال او است؛ ولی این مسأله نباید موجب شود که تصور کنیم همه کسانی که به این نام شناخته و در این راه دیده می‌شوند به زلال حقیقت و روح عرفان و معنویت دست یافته‌اند. بنابراین باید بسیار مراقب باشیم تا نام‌ها و القاب، ما را فریب ندهند. هر جا اسم عرفان و عارف و سیر و سلوک هست، معلوم نیست از حقیقت عرفان خبری باشد؛ کم نبوده و نیستند کسانی که گر چه در نیت خویش برای سیر و سلوک صادق بوده‌اند، ولی در اثر عدم آشنایی با معیارهای عرفان حقیقی، به دام منحرفان و مدعیان دروغین افتاده‌اند و به جای سیر الی الله در بیراهه‌های گمراهی و انحراف گرفتار آمده‌اند. و به جای خدمت به دین، دین ستیزی را دنبال کرده‌اند و یا به جای راه خدا راه شیطان را رفته‌اند. خداوند متعال نیز در قرآن کریم ما را به در خانه امامان حق فرستاده است و فرموده است:

«وَجَعَلْنَاهُمْ أَيْمَةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ» [انبیا/۷۳] (و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما، (مردم را) هدایت می‌کردند و انجام کارهای نیک و برپا داشتن نماز و ادای زکات را به آن‌ها وحی کردیم و تنها ما را عبادت می‌کردند.)

در حدیثی از امام صادق (ع) می‌خوانیم که فرمود: امام در قرآن دو گونه است:

۱- «وَجَعَلْنَاهُمْ أَيْمَةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا» یعنی به امر خدا نه به امر مردم، امر خدا را بر امر خودشان مقدم می‌شمردند و حکم او را برتر از حکم خود قرار می‌دهند

۲- «وَجَعَلْنَاهُمْ أَيْمَةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ» [قصص/۴۱] (ما آن‌ها را پیشوایانی قرار دادیم که به دوزخ دعوت می‌کنند.) (یعنی) فرمان خود را بر فرمان پروردگار مقدم می‌شمردند و حکم خویش را قبل از حکم او قرار می‌دهند و مطابق هوس‌های خود و

بر ضد کتاب الله عمل می نمایند. [مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج ۳، ص ۴۵۵-۴۵۷] این است معیار و محک برای شناسائی امام حق از امام باطل. در واقع خدا راه‌های شناخت انسان‌های کامل را که همان امامان حق باشند به مردم نشان می‌دهد تا با امامان باطل اشتباه نگیرند.

پس در بحث عرفان و سیر و سلوک اول باید امام حق را شناخت و سپس از طریق او سیر و سلوک را آغاز نمود و به نتیجه مطلوب رسید و الا امکان دارد انسان در عرفان شروع خوبی داشته باشد ولی در پایان به نتیجه‌ای مطلوب نرسد و به جای در خانه خدا از در خانه شیطان سر در آورد؛ زیرا شیطان در این دنیا مأموریتی دارد که آن را خوب انجام می‌دهد و آن نشستن بر سر راه بنی آدم و منحرف ساختن آنان از راه خداست و ما هر روز در نمازهای یومیه خود حداقل ده بار از خدا می‌خواهیم ما را به راه راست هدایت نماید «اهدنا الصراط المستقیم» حال با این وجود چطور می‌شود راه عرفان را بدون راهنما و راه بلد طی نماییم؟

تاریخچه تصوف

در اسلام در پایان قرن اول هجری از تصوف سخن گفته شده است، حسن بصری (۱۱۰-۵۳ هجری) از صوفیان اولیه تصوف اسلامی است. تصوف در قرن دوم هجری قمری در جهان اسلام گسترش یافت و در قرن سوم، مرحله جدیدی از سیر تکامل تصوف شروع شد. روحیه زهد و عرفان تعدیل یافت طرائق و مضامین و مراحل مختلف دیگری در آن به وجود آمد. تعدد طریقت های آن باعث تسریع گسترش تصوف در سرزمین های مختلف اسلامی شد. در ایران نیز طرائق مختلفی پدید آمد که در فاصله قرن ششم تا نهم قمری فرقه های مذهبی را تشکیل دادند که در جریان های تاریخی موثر واقع شدند. فرقه های کبرویه، سهروردیه، نوربخشیه و صفویه، ... نمونه ای از این فرقه ها بودند، در میان این فرقه ها تنها فرقه ای که توانست تشکیل حکومت سیاسی - مذهبی بدهد صفویه بود.

تصوف از دیر باز به صورت یکی از اشکال زندگی مذهبی وجود داشته است



آنچه بسیار مهم است قوام یافتن تدریجی آن و رهبری برخی از حرکت های مذهبی و سیاسی در ادوار تاریخی یا حداقل تاثیر در آن حرکت ها بوده است. خصیصه بارز اغلب این طرائق، نفوذ در توده مردم بوده است. آنان توانستند در فاصله قرن های ششم تا نهم هجری از نوعی وحدت مذهبی و اجتماعی سخن گویند؛ بدین گونه حرکت های مذهبی و سیاسی نضج می گیرد و برخی از طریقه ها علیه حکام وقت و ظلم و تعدی آنان به پا می خیزند و شیوخ و خانقاه های آنان مدت ها پناهگاه کسانی بودند که از ظلم دستگاه حاکمه به ستوه آمده بودند.

بسیاری از جنبش های ایرانیان بر ضد تشکیلات حکومتی و دستگاه های دولتی از همان قرون اولیه اسلامی تا دوره روی کار آمدن صفویان در قرن دهم هجری قمری توسط اهل تصوف به وقوع پیوست، خصوصاً "که تشیع در عمق تعالیم و معانی خود قیام بر ضد جور و احقاق حق را تقویت می کند.

تفاوت اساسی عرفان با تصوف

در اصطلاح عرفان به معنای خداشناسی و شناسایی حق و اسماء و صفات اوست و معرفت قلبی است که از طریق کشف و شهود حاصل می شود و عارف به معنای دانا و شناسنده و کسی است که خدا و اسماء و صفات او را بشناسد. اما تصوف در اصطلاح تزکیه و تصفیه دل است از خواهش های نفسانی و ناپاکی ها و جدا شدن از خلق و خوی طبیعی و رسیدن به صفات روحانی و متخلق شدن به اخلاق الهی است.

اغلب دیده شده که عرفان و تصوف از نظر اصطلاحی مترادف دانسته شده و این دو واژه را به جای هم به کار می برند، به طوری که به نظر می رسد این دو به یک معنا بوده و بیانگر یک مکتب واحدند. در حالی که تصوف برخلاف عرفان علم نیست، بلکه روش و طریقه است؛ طریقه ای زاهدانه بر اساس مبانی شرع و تزکیه نفس و اعراض و روی گردانی از دنیا و سیر به طرف کمال برای وصول و رسیدن

به حق تعالی. بنابراین تصوف طریقه‌ای است که سالک راه حق از طریق آن به حق نائل می‌شود. این طریقه دارای ویژگی‌هایی است که آن را از سایر طرق متمایز می‌کند؛ بدین ترتیب که زاهدانه است، یعنی همراه با پرهیز و اعراض از دنیا و لذایذ آن است. البته اعراض و کناره‌گیری از دنیا برای رسیدن به حق است.

اعراض و دوری گزیدن از دنیا دارای اقسام و مراتبی است: ۱- رسیدن به بهشت و بهره‌مند شدن از نعمت‌های آن ۲- خوف و ترس از خدا و عذاب اخروی. ۳- رسیدن به کمال و وصال حق. این بخش و مرتبه از زهد و اعراض از دنیا مورد نظر و توجه اهل تصوف بوده؛ زیرا که همراه با خلوص و خالی از هر گونه طمع است.

از ویژگی‌های دیگر تصوف، مبتنی بودن بر مبانی و اصول شرع است، به گونه‌ای که صوفیان در اعمال و آداب و رسوم خود به شرع استناد می‌کردند و مقید بودند که از حد و حدود شرعی خارج نشوند و کسانی که این مسأله را رعایت نمی‌کردند، ملحد و کافر می‌دانستند.

علاوه بر این، تصوف بر مبنای تزکیه و تهذیب نفس نیز می‌باشد؛ به جهت پاک شدن از رذایل اخلاقی و برخورداری از فضایل و سجایای اخلاقی و در نهایت متخلق شدن به اخلاق الهی. بنابراین هدف از تصفیه و تزکیه نفس وصول به حق است.

بنابراین تصوف صرفاً طریقه وصول به حق است که با طرق دیگر تفاوت دارد و عرفان عملی بیان‌کننده چگونگی وصول به حق است. [سجادی، مبانی عرفان و تصوف، ص ۸] بر این اساس هدف عرفان شناسایی حق و حقایق عالم است، و روش آن شهود و اشراق است و از این طریق سعی دارد تا حق و دقایق و رموز امور را دریابد. بنابراین، عرفان و تصوف علاوه بر تفاوت معنایی و اصطلاحی، از لحاظ اندیشه و روش تمایزاتی با یکدیگر دارند، تمایزات به دست آمده در این باب عبارتند از:



۱- تصوف یک مسلک و روش است؛ روش زاهدانه ای که بر اساس تهذیب نفس و اعراض از دنیا و نعمت های آن است. اما عرفان یک مکتب فکری است برای شناخت حقایق و باطن امور از طریق اشراق و کشف و شهود.

۲- عرفان یک مفهوم عام و کلی است و تصوف جزئی و خاص است؛ به عبارت دیگر عرفان متضمن تصوف و سایر نحله ها می باشد، اما تصوف شاخه ای از عرفان است. بنابراین رابطه منطقی بین تصوف و عرفان عموم و خصوص من وجه است؛ چرا که در پاره ای از مصادیق جمع شده، بدین صورت است که امکان دارد شخصی هم عارف باشد هم صوفی. اما هر کدام مصادیق خاصی دارد؛ این گونه که شخصی عارف باشد، اما صوفی نباشد یا صوفی باشد اما عارف نباشد. [دهخدا، علی اکبر، لغت نامه، ج ۱۰، ص ۱۳۹۵: ۲]

۳- تصوف بخش عملی عرفان است که بیانگر سیر و سلوک عملی است و عرفان بخش ذهنی و علمی تصوف است. [همان]

۴- تصوف (مدعی است) بر اساس مبانی و اصول شرع است، اما عرفان لزوماً بر مبنا و اساس شرع نیست؛ زیرا که برخی از عرفان ها فاقد ریشه دینی بوده و هیچ اعتقادی به ادیان توحیدی ندارند.

۵- تصوف با نوع اندیشه و آداب و رسوم خاصی که دارد بیشتر به یک قشر خاص اجتماعی تعلق دارد، اما عرفان به قشر و آداب و رسوم خاصی تعلق ندارد؛ زیرا عرفان حقیقی، دست یابی به کنه حقیقت است که به راحتی و با انجام آداب و رسوم خاص قابل وصول نیست. چه بسیار کسانی که در خرقة صوفی و درویش درآمدند، اما بهره ای از عرفان و معرفت حقیقی نداشتند. [مطهری مرتضی. کلیات علوم اسلامی ص ۲۰۶-۲۰۵]

۶- با توجه به نظرات بزرگان تصوف و محققان در باب تفاوت تصوف و عرفان با زهد، به نظر می رسد که تصوف و عرفان مترادف و به یک معنا به کار رفته

اند و ایشان در ظاهر تمایزی بین این دو قائل نشدند، بلکه به تمایز آن دو با زهد پرداخته اند. برخی از این نظرها عبارت اند از:

- «تصوف نه فقر است نه زهد، بلکه اسمی است جامع معانی فقر و معانی زهد، بسا صفات و خصایصی دیگر که مرد بدون آن ها صوفی نباشد، اگرچه زاهد یا فقیر بود» [سهروردی، عوارف المعارف، ص ۲۸۳]

- «الزاهد سیار والعارف طیار». [ابونصر سراج، اللمع، ص ۴۶۵] یعنی در حرکت به سوی مطلوب زاهد رونده و عارف پرنده است و سریع تر به مقصد می رسد. در میان اشخاص عامی و درس خوانده هر دو، کمتر کسی است که فرق حقیقی ما بین سه اصطلاح عابد و زاهد و عارف را به خوبی و درستی دانسته باشد و آن ها را با یکدیگر اشتباه نکند. [همائی، جلال الدین، مولوی نامه، ج ۱، ص ۴۲۹]

- ابن سینا بین زاهد و عابد و عارف تمایز قائل شده و در این باره می گوید: زاهد کسی است که از متاع و خوشی های زندگی روی گرداند و عابد کسی است که به انجام عباداتی مانند نماز و روزه و امثال آن ها پردازد و عارف کسی است که فکر خود را به قدس جبروت متوجه ساخته و پیوسته از پرتوهای نور حق در سر خود برخوردار باشد. گاهی بعضی از این ها با بعضی دیگر ترکیب می شوند. [ابن سینا، اشارات و تنبیها، ج ۳، ص ۴۵۲] چنان که ملاحظه می شود سهروردی لفظ تصوف را به کار برده است ولی ابونصر سراج، ابن سینا و همایی لفظ عرفان به کار برده اند و معنای کلی تصوف و عرفان را در نظر گرفته و تفاوت این دو را با زهد مطرح کرده اند. اما بنا بر نقل تاریخ، زاهدان از قرن دوم صوفی نامیده شدند و طریقه زاهدانه آن ها تصوف نامیده شده است. ابن خلدون به این مسأله اشاره کرده، می گوید: «در قرن دوم و پس از آن روی آوردن به دنیا شیوع یافت و مردم به آلودگی به دنیا مایل شدند کسانی که روی به عبادت آورده بودند به نام صوفی و متصوفه اختصاص یافتند». [ابن خلدون، مقدمه ابن خلدون، ج ۲، ص ۹۶۸]

بنابراین تصوف همان روش زاهدانه ای است که به مرور زمان تکامل پیدا کرد



و به صورت یک مکتب درآمد. با وجود این، اگر زهد را مبنای تصوف بدانیم، می‌توان تفاوت‌های مطرح شده بزرگان را تفاوت بین عرفان و تصوف تلقی کرد.

فرمایش امام خمینی (ره) در باره فرق عرفان و تصوف

امام خمینی (ره) عارف را کسی می‌داند که علم توحید را به دست آورده است؛ اما صوفی را کسی می‌داند که این علم را در خود محقق کرده و از مرتبه عقل به مرتبه قلب آورده است. [اردبیلی، سید عبدالغنی، تقریرات درس فلسفه امام خمینی، ج ۲، ص ۱۵۶] بنابراین، در دیدگاه امام خمینی مقام صوفی بالاتر از عارف است؛ این همان تصوف ممدوح است. برخی دیگر مانند شهید مطهری تصوف را جنبه و حضور اجتماعی عرفان و عرفا می‌دانند. [مطهری، مرتضی، آشنایی با علوم اسلامی، ص ۱۹۶] با این توصیف می‌توان به این نکته پی برد که تصوف راستین در نظر بسیاری از علمای شیعه امری نیکو و ممدوح معرفی شده است. البته برخی از علما (به دلیل انحرافات پیدا شده در این گروه در برخی از دوره‌ها) با صوفیه مقابله کردند. به همین دلیل است که علما از به کار بردن لفظ تصوف دوری می‌کنند و سعی دارند بیشتر از اصطلاح عرفان استفاده کنند.

نتیجه‌گیری

معرفت عرفانی نوعی شناخت است که برآمده از دل است و ابزار آن، تزکیه و تصفیۀ روح است؛ این نوع معرفت، نه از سنخ معارف حصولی، که وجدانی، حضوری و یافتنی است؛ هر چند برهانی بر آن نباشد. اصل عرفان در قرآن است و حتی شرق‌شناسان غربی هم به آن معترف هستند. روش عرفان و تصوف تنها بر تصفیۀ نفس بر اساس سلوک الی الله و تقرب به حق تا مرحله وصول به حقیقت تکیه دارد و به هیچ وجه اعتمادی به استدلال‌های عقلی ندارد.



- قرآن کریم.
نهج البلاغه.
- ۱- ابن خلدون، مقدمه ابن خلدون، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۹۱.
 - ۲- ابن سینا، اشارات و تنبیهات، نشر البلاغه، بی تا.
 - ۳- ابونصر سراج، اللمع فی التصوف، نشر اساطیر، ۱۳۸۸.
 - ۴- اردبیلی، سید عبدالغنی، تقریرات درس فلسفه امام خمینی، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۹۲.
 - ۵- جعفری، محمد تقی، شناخت از دیدگاه علمی و از دیدگاه قرآن، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۰.
 - ۶- جوادی آملی، عبد الله، رَحِیقِ مَخْتوم، اسراء، ۱۳۹۳.
 - ۷- دهباشی مهدی- میرباقری فرد سید علی اصغر، تاریخ تصوف، سمت، ۱۳۸۹.
 - ۸- زرین کوب عبدالحسین، ارزش میراث صوفیه، موسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۹۴.
 - ۹- سبزواری، ملاهادی، شرح المنظومه بخش منطق، بوستان کتاب قم، ۱۳۸۶.
 - ۱۰- سجادی، سیدضیاء الدین، مبانی عرفان و تصوف، سمت، ۱۳۹۳.
 - ۱۱- سهروردی، عوارف المعارف، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۴.
 - ۱۲- الکاشانی عبدالرزاق، اصطلاحات الصوفیه، زوار، ۱۳۹۳.
 - ۱۳- دهخدا، علی اکبر، روزنه، موسسه چاپ و انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۷.
 - ۱۴- مطهری، مرتضی، کلیات علوم اسلامی، انتشارات صدرا، ۱۳۸۸.
 - ۱۵- ----- مطهری، مرتضی، آشنایی با علوم اسلامی، انتشارات صدرا، ۱۳۸۸.
 - ۱۶- مکارم شیرازی ناصر. تفسیر نمونه، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۹۲.
 - ۱۷- موحدیان عطار علی، مفهوم عرفان، دانشگاه غیر دولتی، غیر انتفاعی ادیان و مذاهب، ۱۳۹۷.
 - ۱۸- همائی، جلال الدین، مولوی نامه، شرکت نشر هما، ۱۳۸۵.
 - ۱۹- یزدان پناه سید یدالله، مبانی و اصول عرفان نظری، موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، ۱۳۸۹.



